بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لا حد و شکر لا عد متصرفی را که جمله تصریف و تعلیل و تغییر
و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عم نواله و
درود بی شمار و تحفه بی حصار بر افضل بشر که رحمة
للعالمین در صفت پیغامبر اوست صلی الله علیه و سلم من
الازل الی الابد و علی آله الاخیار و اصحابه

من المهاجرین و الانصار رضی الله عنهم و رضوا عنه
اما بعد میگوید کمترین بندگان عبد العلیم نصر الله خان احمدی
خویشگی خورجوی درگذرد و حق از کرده او که هرگاه
تقدیر الله این سرگردان را بشاجه مظفر نگر یا قصبه
غایت غربی ملک دوآبه است رسانیده و بجلالان
مشتاق ملاقی گردانیده ازانجا که بیشکه شوق
تحصیل علوم رسمیه از اول در سر پیدا داشتند رجوع
بخواندن سبق کردند و چونکه ابتدا کتب عربی بر آنها
غلبه کرده بودند مستدعی تحریر رساله مختصر در فن صرف که
مبتدیان را بکار آید شدند فاما بسبب شیوع کثرت

مصنفات وقلت فرصت سر ابا میزدم چون درین ایام
شوق فرمائش محبی محمد عارف فرزند ارجمند سعید ازلی
مولانا محمد صادق متوطن لوهاری جلال آباد سلمه الله
تعالی و دام فیضانه برمن استیلاء آورده و
بار بار دست تکلیف بر دامن استبداد زده که
ترجمه متن زنجانی که همین یازده تاریخ اوست کرده
آید ناچار اسعاف عرض او را موجب سرور و فرح
دانستم و بسرعه از منت از ترجمه اش فارغ شدم
خدای تعالی مقبول نظر گرداند که بار یادگاری
و دوستان راند کاریست و بس بشنو که با کس

[illegible]

چنانچه ماتن رحمه الله ایجاز را کار فرموده بود بنده
الهی جل شأنه در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ التصریح
شروع و به فقط ختم نموده ام تا عبارت
مابین این الفاظ دال بران باشد که این بیان
از جانب مترجم است نه از طرف ماتن آگاه
باید بود که تصریف در لغت بمعنی تغییر است
و باصطلاح قوم صیاغت گردانیدن اصلی است
بسوی امثله مختلفه برای معانی مقصوده که
بدون آن حاصل نشوند فعل یا ثلاثی است یا
رباعی و هر یک از آن یا مجرد است و یا مزید و

[illegible]

و هر یک از آن یا سالم است یا غیر سالم و مراد
از سالم فعلی است که حرف اصلیه او که فاء و عین و
لام بود از حروف علت و همزه و تضعیف باشند
اما ثلاثی مجرد اگر فعل ماضی او مفتوح العین
بود مضارع او یا مضموم العین آید یا مکسور
العین چون نَصَرَ یَنْصُرُ و ضَرَبَ یَضْرِبُ و گاهی
مفتوح العین اگر عینش یا لامش حرفی از
حروف حلق بود و آن همزه و ها و خا و حا
و عین و غین باشد نحو سأل یسأل و منع یمنع و
شاذ است ابی یابی و اگر ماضی او مکسور العین باشد

[illegible]

مضارع او یا مفتوح العین آید نحو عَلِمَ یَعْلَمُ
و یا مکسور العین اگر مثال باشد چون وَرِثَ
یَرِثُ و وَمِقَ یَمِقُ و مثال نیست حَسِبَ یَحْسِبُ مع
اخوات خود و اگر ماضی او مضموم العین باشد
مضارع او همچنان باشد حَسُنَ یَحْسُنُ و
وزن رباعی مجرد فَعْلَلَ است مثل دَحْرَجَ
یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً اما ثلاثی مزید بر سه
قسم است اول آنکه ماضی چهار حرفی بود چون
اَفْعَلَ نحو اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْراماً و فَعَّلَ نحو فَرَّحَ
یُفَرِّحُ تَفْریحاً و تَفْرِحَةً و تَفْریحاً است

وفاعل نحو قاتل یقاتل مقاتلةً وقتالاً وقیتالاً
دوم آنکه ماضی او پنج حرفی باشد بزیادة
تاء در اوّل نحو تفعّل مثل تکسّر یتکسّر تکسّراً و
تفاعل نحو تباعد یتباعد تباعداً و بزیادة
همزه در اول نحو انفعل مثل انقطع ینقطع انقطاعاً
وافتعل نحو اجتمع یجتمع اجتماعاً وافعلّ نحو احمرّ یحمرّ
احمراراً سیوم آنکه ماضی او شش حرفی
باشد مثل استفعل نحو استخرج یستخرج استخراجاً
وافعالّ نحو احمارّ یحمارّ احمیراراً وافعوعل نحو
اعشوشب یعشوشب اعشیشاباً وافعوّل نحو

اجلوذ یجلوذ اجلواذا وافعنلل نحو اقعنسس

یقعنسس اقعنساسا وافعنلی نحو اسلنقی یسلنقی

اسلنقاءً اما رباعی مزید پس اوزان او

تفعلل کتدحرج یتدحرج تدحرجا وافعنلل نحو

احرنجم یحرنجم احرنجاما وافعلل نحو اقشعر یقشعر

اقشعرارا **تتمه** فعل یا متعدی است

یعنی از فاعل بمفعول میرسد چنانکه گوئی

ضربت زیدا و انرا واقع ومجاوز هم گویند

یا متعدی که حرف بر فاعل تمام شود

کقولك حسن زید و انرا لازم وغیر واقع هم

[illegible]

همنا منه و چوان خوانی که فعل لازمی را از ثلاثی
مجرد متعدی کنی در باب تفعیل خواه افعال بر
چون فرحت زیدا و اجلسته و یا که بر مفعول حرف
جر داخل کنی و هذا فی الکل مجوز هست [illegible]
وانطلقت به فصل در بیان امثله کردن انها
افعال مذکوره بدانکه ماضی فعلی است که دلالت کند
بر حدوث وجود امری در زمانه گذشته
التصریح آن یا معروف است که اسنادش سو
فاعل مذکور بود یا مستور و یا مجهول که [illegible]
ندارد فقط و اول ماضی معروف بیست

مفتوح باشد نحو نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا نَصَرَتْ نَصَرَتَا
نَصَرْنَ نَصَرْتَ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا
نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُ نَصَرْنَا و برین قیاس است اَفْعَلَ
و فَعَّلَ و فَاعَلَ و تَفَعَّلَ و تَفَاعَلَ و انفعل و افتعل و
افعلّ و استفعل و افعالّ و افعوعل و افعوّل و
افعنلل و افعنلی و تفعلل و افعللّ تا آخر و حرکات
الفات نخستین را اعتباری نیست زیراکه
زائده اند که در ابتدای می آیند و
بدرج کلام می افتند و چون خواهی که
از ماضی معروف مجهول بنا کنی اول او را

ضمه و ما قبل آخر را کسره و متوسط متحرک را
نیز ضمه اگر باشد چون فُعِل فُعیل و افعل و فوعل و
تفوعل و تفعلل و افتعل و استفعل و مضارع
ماخوذ است از ماضی باتیان حرفی از زوائد
اربعه در اولش و آن همزه و نون و یاء
و تاء است و مجموعه آن آتین و انیت و نأتی
است همزه واحد متکلم راست و نون متکلم مع
الغیر را و تاء مخاطب را اعم است از انکه
مفرد باشد یا مثنی یا جمع و مذکر باشد یا مؤنث
و دو صیغه غائب را یعنی غائبه مفرده و مثناة

[illegible]

و یاء از برای مذکر غایب است اعم است از آنکه
مفرد باشد خواه مثنی و جمع و هم برای جمع
مؤنث غایبه است و مضارع صلاحیت معنی حال و
استقبال هر دو دارد چنانچه گوئی یفعل الآن
و یفعل غداً یعنی الآن حال و حاضر و ثانی
را مستقبل نامند و چون بر این لام مفتوح
داخل سازی بزمان حال مخصوص گردد کقوله
تعالی انی لیحزننی ان تذهبوا و که بر این سین
و سوف داخل کنی مخصوص گردد بزمان
استقبال چنانچه گوئی سیفعلون و سوف

وسکون نقرّاین و معروف از مضارع همیشه
مفتوح الاول باشد مگر آنکه ماضی او چهار حرفی
باشد آنگاه مضموم الاول بود و چون یدحرج
و یکرم و یفرح و یقاتل و ما قبل آخر انجنس
مضارع مکسور باشد ابدا امثال مضارع معروف
مضموم العین نحو ینصر ینصران ینصرون تنصر
تنصران ینصرن تنصر تنصران تنصرون تنصرین
تنصران تنصرن انصر ننصر و علی هذا القیاس
یضرب و یعلم و یدحرج و یکرم و یکسر و
یتباعد و یتجمّع فیها تا یقشعر و مضارع

مجهول همیشه مضموم اول باشد و با قبل
آخر مفتوح نحو یُنصَر و یُدحرج و یُکرم و یستخرج
و لا داخل می شود ما و لا نافیه ان بر
مضارع و آن هیچ تغیر در صیغه نکند مگر
در معنی نحو لا ینصر لا ینصران لا ینصرون لا تنصر
لا تنصران لا ینصرن لا تنصر لا تنصران لا تنصرون
لا تنصرین لا تنصران لا تنصرن لا انصر لا ننصر و
لا ننصره آه و بدخول جوازم ساقط می شود
حرکت آخر واحد و حرف علت و نون
تثنیه و جمع مذکر و واحد مؤنث حاضر و

وسه ماند در همه حال نون جمع مؤنث که
آن ضمیر است مثل واو در جمع مذکر نحو لم ینصر
لم ینصرا لم ینصروا لم تنصر لم تنصرا لم ینصرن
لم تنصر لم تنصرا لم تنصروا لم تنصری لم تنصرا
لم تنصرن لم انصر لم ننصر و دخول ناصب بر
[illegible] مضارع را مبدل بفتحه و نونات را
[illegible] گرداند سوای نون جمع
لن ینصر لن ینصرا لن ینصروا لن تنصر
لن تنصرا لن ینصرن لن تنصر لن تنصرا لن تنصروا
لن تنصری لن تنصرا لن تنصرن لن انصر لن ننصر

و از جواز م لام امر است در غائب نحو
لینصر لینصرا لینصروا لتنصر لتنصرا لینصرن
برین قیاس است لیضرب و لیعلم و لیدحرج
تا لیقشعر و لا ناهیه است نحو لا ینصر لا ینصرا
لا ینصروا لا تنصر لا تنصرا لا ینصرن لا تنصر
لا تنصرا لا تنصروا لا تنصری لا تنصرا لا تنصرن
لا انصر لا ننصر باقی جمیع امثله را برین قیاس
باید انگاشت و امر حاضر ساخته می‌شود
از لفظ مضارع حاضر باسقاط حرف
مضارع پس اگر مابعدش متحرک باشد

آخر را الصورة مجزوم آرند چنانچه اُ
تُدحرج و دحرج و دحرجا و دحرجوا و دحرجي
و دحرجا و دحرجن همچنین فسرح و قاتل و
تکسر و تباعد و تدحرج و اگر ساکن بود
در اول همزه مکسور آرند مگر اینکه عین کلمه
مضارع مضموم بود و ورنه مضموم آرند و
آخر حکم امر حاضر جاری کنند نحو انصر انصرا
انصری انصروا انصرن و همچنین اضرب
و اعلم و انقطع و اجتمع و استخرج تا آخر
و در اکرم همزه را [illegible]

اصل متروک که در تاکرم است و چون دو

تا در اول مضارع جمع شوند نحو در تفعل

و تفاعل و تفعلل پس [illegible] اثبات [illegible] چون تجنب و

تقابل و تدحرج و یا حذف یکی کما هو فی القرآن ناراً تلظی

و نارا تلظی و تنزل الملائکة و اگر [illegible]

و ضاد و [illegible] [illegible] اقتل

و ادغام [illegible]

چون اصطلح [illegible]

[illegible]

[illegible] اصطلح [illegible] اصطلح

از قطع و جز که فاء افتعل دال یا ذال یا زاء
بود دال گردد مشدد و تاء او بدال مبدل چون
ادّرء و ادّکر و ازدجر و گاهی در آخر
فعل مضارع حالت ماضی و حال نون تاکید آورد
نون تشدید در آن بر دو قسم است خفیفه و ثقیله
اول ساکن باشد و دویم مشدد و مفتوح باشد
الا اگر در تثنیه و جمع مؤنث که مکسور می آید
چون لیفعلانّ و لیفعلنانّ و در میان آید الف
نون جمع مؤنث تا که فصل کند میان نونات
و نون خفیفه در تثنیه و جمع مؤنث نمی آید بسبب

اجتماع ساکنین بر غیر محل چنانچه اجتماعی واو بود که

حرف اول مد و ثانی مدغم فیه باشد نحو دابة و

نون اعرابی بسبب آمدن نون تاکید از یفعلان

وتفعلان ویفعلون وتفعلون وتفعلین بیفتد و

واو از یفعلون وتفعلون ویا از تفعلین بیفتد

مگر وقتی که ما قبل واو ویاء مفتوح باشد نحو

لاتخشون ولاتخشین ولتبلون واما ترین و

ما قبل نون تاکید مفتوح باشد در فعل واحد

مذکر و واحده غائبه و متکلم و مضموم می‌شود

در جمع مذکر و مکسور می‌گردد در واحده مخاطبه

در واحده مخاطبه مثلا در امر غائب موکد
بنون ثقیله لینصرن لینصران لینصرن لتنصرن
لتنصران لینصرنان و بنون خفیفه لینصرن لینصرن
لتنصرن و در امر حاضر موکد بنون ثقیله انصرن
انصرن انصرن انصران انصرنان و
بنون خفیفه انصرن انصرن انصرن و بر این قیاس
هست باقی نظائر از اضربن وغیره الفصیح
ازینجاست که نون تاکید در امر مطلق و در مضارع
بلام تاکید و لای نهی و حرف استفهام و غیرها
[illegible] فقط و استعمال [illegible] علی از [illegible] فی مجرد

[illegible]

اکثر بر وزن فاعل آید نحو ناصر ناصران ناصرون
ناصرة ناصرتان ناصرات و نواصر و اسم مفعول
از ثلاثی مجرد غالبا بر وزن مفعول آید نحو
منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان
منصورات و چون مفعول از لازمی سازند
آنرا متعدی بحرف جر نمایند و بلحوق ضمیر
تثنیه و جمع و مذکر و مونث مطابقه زنند نحو ممرور به
ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور بهن
ممرور بک ممرور بکما ممرور بکم ممرور بک ممرور بکما
ممرور بکن ممرور بی ممرور بنا و اسم فاعل

[illegible]

و مفعول بر وزن فعیل آید نحو رحیم بمعنی راحم
و قتیل بمعنی مقتول و چون فاعل و مفعول از غیر
ثلاثی مجرد سازند میم مضموم بجای حرف
مضارع آرند و ماقبل آخر را در فاعل کسره
و در مفعول فتحه دهند نحو مُکرِم و مُکرَم و مُدحرِج و مُدحرَج
و منصرِف و مستخرِج و مستخرَج و گاه صیغهٔ فاعل
و مفعول در لفظ یکی باشد چون مختار و تقدیر آن مختیر باشد
بالکسر و در مقام قیل ادغام فاعل و مفعول یکی شود
متفق اللفظ و مختلف التقدیر بود و اصل در اصل فاعل
ماقبل مکسور بود و در اصل مفعول ماقبل مفتوح باشد

فقط نحو محاب و متحاب و مختار و مضطر و معتد و

منصب و منصب فيه و متحاب و متحاب عنه فصل

در بيان مضاعف كه آنرا اصم هم گويند

وآن از ثلاثی مجرد و مزيد كلمه است كه عين

لام او از جنس واحد باشند نحو رد و اعد كه در

اصل ردد و اعدد بود و از رباعی كلمه است

كه فاء و لام او وعين و لام ثانی او متحد الجنس و آنرا مطابق هم نامند نحو

زلزل يزلزل زلزلة و زلزالا فهو مزلزل

و مزلزل و زلزل لا تزلزل و مضاعف كه با معتل

ملحق نشود از بهر آنکه گاهی حرف مضعف

مبدل میگردد کقولهم املیت بمعنی امللت

و گاهی محذوف میشود مثل ظلت و ظلت بفتح فاء

و کسر آن در ظللت ظللت و

و آنست که گاهی میشود ادغام جایز و آن

اثر اول او بعد دوم دو جنس کردن باشد بعد

اسکان ثانی بسبب اول ...

... نیست کردن و ادغام واجب است در

مثل مدید و اعد یعد و اسود و یسود و اسوداد

یسواد و انقاد ینقاد و اعتد یعتد و استعد

یتسعد و اطمان یطمان و تتا دیتا و النصر یج
چون دو حرف متجانس و متقارب در یک کلمه
واقع شوند و ثانی متحرک باشد پس ادغام
دران واجب است فقط و همچنین در مجهول
چون مدیمد یا سی جمله لفظ ثر ید ا برین قیاس باید
کرد و همچنین در مد که مصدر است و ادغام و اظهار
جایز است در فعلی که الف و واو و یا ضمیر بدان
متصل شود نحو مدا مدوا مدی و ممتنع است در مثل
مددت و مددنا و مددت اسلی مد دتن و مددن
و مد دان و تمد دن و امددن و لا یمد دان و لا تمددن

[illegible]

الثالث هر فعل مضاعف که ضمیر مرفوع متحرک بدان
متصل شود در آن ادغام ممتنع است زیرا که
همچنین ضمایر که مثل جزء کلمه اند می خواهند که
ماقبل ساکن لازم باشد و آن ثانی است
از متجانسین در این اشارة گفتم پس در اینجا
ادغام غیر ممکن است فقط و جایز است ادغام
چون واحد جازم داخل شود پس اگر مکسور
العین یا مفتوح العین است لامش را کسره
و فتحه هر دو خوانند چون در یفر لم یفر لم یفرّ
و در یعض لم یعض لم یعضّ و ضمه ساکن گذارند

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نخواهد بود قسم فاعل چون با [illegible]

مادة [illegible] و سواد و آنقسم مفعول

باشد مد و ممدود ان بالقصر الخ فصل در [illegible]

و آن کلمه است که یکی از حروف اصلیه و [illegible]

حرف علت باشد که واو و الف و یا بود و در
اصطلاح حرف یا و لین باشد پس الف این جا
بواو و یا منقلب میشود و معتل با نواع خود نه بود
اول معتل فا که مثال باشد چه مماثل صحیح است
باجتماع حرکات در ماضی الصحیح یعنی چنانکه
ماضی صحیح محتمل حرکات سه می باشد همچنین ماضی
مثال نیز محتمل حرکات سه میشود و آن دو قسم است
واوی و یائی فقط چون وَعَدَ و یَسَرَ الخ و واو
افگنده میشود از مضارع مکسور العین مع فروع
آن و از مصدر که بر وزن فِعلة باکسر باشد و در

باقی تصاریف آن سلامت مانند نحو وعد یعد
عدة فهو واعد وذاک موعود وعد لا تعد و
همچنین است ومن یوق سقة النصر یح یعد در اصل
یوعد بود واو واقع شد بعد یاء مفتوحه وما قبل
کسره تحقیقی لهذا دور کرده شد عدة در اصل
وعد بود فاء فعل مصدر ربوده حذف کردند
وعوض آن در آخر تاء آوردند وبرای سرع
ابتدا بسکون بحکم الساکن اذا حرک حرک
بالکسر عین را کسره دادند عدة شد وگفت
تفتازانی رحمه الله که کسره واو را بعین نقل

واو افتاد از برای آنکه واو خفت ضمه است در میان دو ضد خود که فتحه وکسره است خواه تحقیقی باشد چون یوعد خواه تقدیری باشد چون یوضع واقع شود واز از سبب ثقل بکلمه افکنده شود چون یعد یضع از افزودن ثقل بسبب واقع شدن واو میان یاء مفتوحه وکسره
منه سلمه الله

کردند بسبب ثقل آن بر واو و واو را حذف کردند
و تا عوضا در آخر آوردند عدة شد و عِدْ
موضوع شد از تعد علامت مضارع را دور
کردند ما بعد آن متحرک بود آخر را ساکن
کردند عد شد لا تعد در اصل تعد بود و لا نهی
در اول آوردند و آخر ساکن کردند لا تعد شد
فقط و چون که واو میان مضارع دور شود
واو محذوف باز آید نحو یوعد و لم یوعد و در
مضارع مفتوح العین واو ونه یفتد نحو وجل یوجل
ایجل و آن در اصل اوجل بود واو ساکن

بسبب کسره ما قبل بیا بدل شد و چون ما قبل آن ضمه

آید بواو باز گردد در لفظ تیشه و کتابیه چنانکه ابیات زیر

ما قبل لفظ بواو نمانید و کتابت بیاد و در مضارع

مضموم العین بضم واو نمیفتد نحو وجه یوجه اوجه

لا توجه و واو از یطاء و یضع و یسع و یدع

افتاد زیرا که مضارع مکسور العین است

اصلا و فتحه درین برای رعایت حرف

حلق است و آنید بسبب مرادف بودن با یعنی

یدع در استعمال ودع و ذر تا که ما شی

یدع و یذر است نی دیگر مشتقات اگرچه ترک

اگرچه ترک کردند مگر حذف فاء دال بر آن است

که فاء واو هست نه یاء که آن مے ماند در همه

حال نحو ییمن و ییسر ییسه و ییس و ییئس و

یاسے از فعل چون الیسر یوسر ایسار را

فهو موسر و ذاک موسر یاسے ساکن بسبب ضمه

ما قبل بواو بدل شد و از افتعال اگر واو یا یاء

بجاے فاء واقع شوند بتا مبدل شوند پس در تاء

ادغام یابند نحو التعد اتعاد فهو متعد و

التیسر اتسار را فهو متسر و گفته شود اتعد

بالتعد اتعادا فهو متعد و اتسر بالتسر اتسارا

[illegible]

فيه موقته و هذا امكان موقته فيه التصريح بتعهد

در اصل يوتعد بود واو را بالف بدل كرده

تبعا للماضي و لخفتها تنبيه الياء فان الثقل فيها

اكثر من الالف فقط و در مثال ايضا عف

غير معتل باشد نحو وتد يتد و مثل عضه يعض بود ايد و مثل

اعضض دوم معتل كه اجوف باشد و ذو ثلثه

نيز نامند زيرا كه ماضي واحد متكلم او سه

حرف سه باشد چو قلت و بعت پس در ماضي

ثلاثي مجرد عين به الف مبدل بسبب شود اعم

است از انكه واو باشد يا يا زيرا كه خود متحرك

مے باشند وماقبل آنها مفتوح نحو صانَ و

باعَ وچون بانضم مجرد ضمیر متکلم یا حاضر یا

ضمیر جمع غائبہ متصل شود انقل کرده شود

فَعَلَ مفتوح العین را واوے بسوے فَعُلَ مضموم

العین ویائی بسوے فَعِلَ مکسور العین تاکه در

صورت حذف واو ویاء ضمه بر واو دلالت

کند وکسره بریاء و فَعُلَ مضموم العین و فَعِلَ

مکسور العین چون اصلے باشد هیچ تغیرے

ونقلے دران نشود التصریح چون طَوُلَ

وهیب که دران خود دلالت بر واو و

قوله [illegible]

بر دلالت حذف واو راجح اند

یاء موجود و در خوف بنقل نیست که واوی مفتوح
العین نیست تو در رتبتیا دلالت بر باب مقصود
است یعنی بر غایت باب که اهم است کسره
را بحال داشتند و بضمه نقل نکردند تا کسره
دلالت کند که از باب مکسور العین است یعنی آ.
از سمع فقط و ضمه و کسره عین نقل کرده
افاده دهند و آنرا بسبب اجتماع ساکنین حذف
نمایند نحو خاف خافا خافوا خافت خافتا
خفن خفت خفتما خفتم خفت خفتما خفتن خفت خفنا
و همچنین باع باعا باعوا باعت باعتا بعن بعت

بعتما بعتم بعت بعتما بعتن بعت بعنا ؛ التصریح

صن در اصل صونن بر وزن فعلن بود ازآن

نقل کرده بصونن آوردند بر وزن

فعلن بعده ضمه واو را نقل کرده

بصاد دادند و واو را بسبب التقاء ساکنین

افکندند صن شد بدانکه این تعلیل بموجب قاعده

صرفیان است اما آنچه محققان گفته اند این است

که صن در اصل صونن بود واو متحرک ما قبلش

مفتوح آنرا بوجود شرط الف بدل

کردند و الف باجتماع ساکنین افتاد

[illegible]

صاد را ضمه دادند تا دلالت کند
بر حذف واو صیغه شد و همچنین در بعض معتل
الآخر فقط و در ماضی مجهول کسره بعد
ضمه بر واو و یاء دشوار آید آنرا نقل کرده
بما قبل دهند و واو را بیا بدل نمایند چنانچه
در رضی نقل و قلب هر دو موجود و در
بیع صرف نقل است و در مضارع معروف
اجوف مثل یصون و بیع تعلیل صرف نقل است
و در مضارع مجهول این تعلیل نقل و قلب هر دو
است چون یصان و یباع التصریح

[illegible]

هر جا که واو ویا متحرک بعد ساکن غیر لین
زائد باشند حرکت آنها بوجه دشواری لفظ
نقل کرده بما قبل دهند پس اگر حرکت
فتحه باشد واو ویا الف گردد کما قلت قیل بذا
فقط و بدخول جوازم عین مضارع
اجوف ساقط افتد هرگاه که ما بعدش
ساکن شود و سه ماند چون متحرک
گردد ونحو لم یصن لم یصونا لم یصونوا لم تصن
لم تصونا لم یصن لم تصن لم تصونا لم تصونوا لم
تصونی لم تصونا لم تصن لم اصن لم نصن و

بر این قیاس است لم یرج. لم یرجیا و لم یخف لم یخافا

و هم برین قیاس است امر نحو صن صونا

صونوا صونی صونا صن. و بنون تاکید

صونن صونان صونن. صونن صونان صنان

و بع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن و خف خافا

خافوا خافی خافا خفن و بنون تاکید

نحو بیعن و خافن الی آخرها و آجوف

از ثلاثی مزید تعلیل نمی پذیرد مگر در

چهار باب نحو اجاب یجیب اجابة و استقام

یستقیم استقامة و انقاد ینقاد انقیاداً

سهو [illegible] از ابواب [illegible] [illegible] واقع شده [illegible] ۱۲ منه

۱۴۱

و اختار یختار اختیارا و مجهول ازین ابواب
اجیب یجاب و استقیم یستقام و انقید ینقاد و
اختیر یختار و الامر منهما اجب اجیبا و
استقم استقیما و اختر اختارا انقد انقادا
اسمی [illegible] ها در باب ابواب حرف علت
سه است [illegible] تقوّل و تقاول و تقوّل و تقاول
و زن [illegible] و سائر حروف و ابیض و
وابیاض و اسود و اسواد و در باب دیگر
نظایر این قیاس باید کرد و در فاعل
اسم و اجوف عین همزه بدل میشود

مثل صائن و بائع و در مزید حکم تعلیل مضارع جاری نمایند مثل مجیب و مستقیم و منقاد و مختار و در اسم مفعول ثلاثی مجرد تعلیل بنقل و حذف است نحو مصون و مبیع التصحیح مصون در اصل مصوون واو متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن بود بشرائط است حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند اجتماع ساکنین شد میان واوین یکی افتاد مصون شد و مبیع در اصل مبیوع بود یاء متحرک ما قبلش حرف

صحیح ساکن حرکتش را نقل کرده بما قبل دادند

اجتماع ساکنین شد میان یا و واو یا را

افتادند مبیوع شد بعده ضمه یا را بکسره

بدل کردند تا ملتبس بواوی نشود

مبوع شد واو ساکن ما قبل او مکسور

واو را بیا بدل کردند مبیع شد تا فقط

محذوف نزد سیبویه واو مفعول است

ونزد ابو الحسن اخفش عین و بنو تمیم در

مبیوع یا را اصالت دارند و در هم

مفعول ثلاثی مزید تعلیل بقلب و نقل است

بشرطیکه در فعلش تعلیل نشده باشد نحو محیب
و مستقام و مثقال دویم مثال سیوم معتل اللام
که ناقص باشد و آنرا ذو الاربعه هم گویند
که واحد متکلم او از ماضی چهار حرفی باشد
پس در ماضی ثلاثی مجرد واو و یاء
متحرک که ما قبل آنها مفتوح باشد بالف
مبدل میشوند مثل غزا و رمی و
عصا و رحی همچنین در فعلهائیکه زیاده
از سه حرف بود نحو اعطی و استجری
و استقصی همچنین در اسم مفعول آن نحو

[illegible]

معطی و مشتری و مستقضی و همچنین در
مضارع مجهول ناقص نحو یعطی و یشتری
و یرمی و لام در مثل فعلوا مطلقاً و در
مثل فعلت و فعلتا اگر ما قبل مفتوح باشد.
بیفتد و در باقی صیغ بماند نحو غزا غزوا
غزوا غزت غزتا غزون غزوت
غزوتما غزوتم غزوت غزوتما غزوتن
غزوت غزونا و رمی رمیا رموا
رمت رمتا رمین رمیت رمیتما رمیتم رمیت
رمیتما رمیتن رمیت رمینا و رضی

رضیا رضوا رضیت رضیتا رضیتم رضیت رضیتما رضیتم رضیت

رضیتما رضیتن رضیت رضینا و همچنین است سرو و اسروا

۱۰. اه و قبل واو ضمیر در رضوا و سروا فتحه

و در سروا ضمه از بهر آنست که چون لام

ضمیر بعد حذف لام در فعل متصل شود

پس اگر ما قبل واو مفتوح باشد مفتوح ماند

و الا مضموم و اصل رضوا رضیوا بود

ضمه بعد کسره یا دشوار آمد آنرا نقل کرده

بضاد دادند اجتماع ساکنین شد میان

یا و واو یا افتاد رضوا شد و در

[illegible]

مضارع معروف ناقص در حالت سالم

رفع لام را ساکن کنند نحو یغزو و یرمی

و یخشی الّا الصحیح هر جا که ضمه و کسره

بر واو و یای بعد ضمه و کسره باشد

ساقط گردد بلا نقل در مثل یدعو و یرمی

و بنقل در مثل تدعین و یرمون چه کسره

بعد کسره و ضمه بعد ضمه و کسره بعد ضمه

و ضمه بعد کسره بر واو و یای بر زبان

عرب دشوار می آید فقط و آخر

ناقص بجازم می افتد و بنا صیغ

مى گردد درو. اگر وى يارد وجازم

ناصب نون اعرابى را مى افكند

نون جمع مؤنث را نحو لم يغز لم يغزوا

لم يغزوا ولم يرم ولم يرميا ولم يرموا

ولم يرض ولم يرضيا ولم يرضوا و

لن يغزوا ولن يرمى ولن يرضى

در تثنيه وجمع مؤنث لام ساقط شد

واز جمع مذكر وواحد مؤنث حاضر

افتد نحو يغز ويغزوان يغزون تغز

تغزوان يغزون تغزو تغزوان تغزون

[illegible]

لتغزن لتغزوان لتغزون اغز ولتغز و

ودرین گردان جمع مذکر غائب وجمع

مؤنث غائب وجمع مذکر حاضر وجمع مؤنث

حاضر از جهت لفظا یکی وزن آمده است.

و از جهت تقدیر مختلف چه وزن جمع مذکر

یغزون و تغزون یفعلون و تفعلون محذوف اللام است و
بود که لام ان به سبب اعلال با جتماع ساکنین افتاده لام

وزن جمع مؤنث یغزون و تغزون یفعلن و تفعلن بی اصل بلا حذف

است [illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۰

ارمی ترمی واصل یرمون یرمیون بود

درین قاعده رضوا جازی شد و

مضارع ناقص که قبل لام اوکسره بود

در تعلیل حکم یرسی دارد نحو یبدی

و تناجی و ترنجی و ینبری و یستدعی و یبکی

و لیعرری و مضارع ناقص که قبل لام

او فتحه بود واوش یاء و یاش الف گردد

نحو یرضی ترضیان یرضون ترضی

ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون

ترضین ترضیان ترضین ارضی نرضی.

التصریح و اوثالث چون مجاوز
از سوم شود نه بعد ضمه یا کرد د پس بعد
فتحه الف فقط و همچنین یتمطی و یتصابی
و تقلی و در حرف یرمی و یرضی واحد
مؤنث حاضر و جمع مؤنث لفظا بر یک
وزن بود و تقدیرا مختلف یعنی وزن
واحد مؤنث حاضر ترمین و ترضین بر وزن
تفعین و تفعین بحذف لام باشد و وزن جمع
مؤنث ترمین و ترضین بر وزن تفعلن و
تفعلن باثبات اللام بود و در الامر منه اغز

اغزُ دُا اغزُوا اغزُونَ و ارمِ ارمیا

ارموا ارمی ارمیا ارمین و ارضَ

ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین

و چون نون تاکید با آن در آید گوئی اغزُوَنَّ و ارمِیَنَّ و ارضَیَنَّ

اسم فاعل از ثلاثی مجرد ناقص بر وزن فاعل

غازٍ غازیان غازون غازیة غازیتان

غازیات و غواز و همچنین رام و راضی

در اصل غازو بود و واو را با یا بدل

کردند چه واو بعد کسره بطرف افتاده

وما قبل آن مکسور بود بیا بدل گردد چنانچه

در غزیے پس ضمه را که بعد کسره واقع بود

آمد حذف کردند اجتماع ساکنین شد

میان یاء و نون تنوین یا افتاد غازٍ شد

و غازیه که مونث است فرع است مر

مذکر را وتا عارضی هست که بر اصل کلمه

افزوده شده علامت تانیث و

اسم مفعول از ثلاثی مجرد ناقص واوی

بر وزن مفعول آید یائی بر وزن

مرمی آید و مرمی که در اصل مرموی

[illegible]

بود واو را بیا بدل کردند وما قبل آنرا
کسره دادند چه هرگاه که واو و یاء
در یک کلمه جمع شوند واول ساکن
باشد واو را بیا بدل کنند ویارا
دریا ادغام نمایند وما قبل آنرا کسره
گذارند مرمی شد وازینجاست که فعول
از واوی عدو واز یائی بغی آید
وفعیل از واوی صبی واز یائی شری
وقلب هر واوی بیا بدل شود

یا زیاده از آن وما قبلش مضموم نبود
بدل شود بیا، چون اعطی یعطی اعتدی
یعتدی واسترشی یسترشی و تا آخر
چون اعطیت و اعتدیت و استرشیت
و همچنین لغازیا و تراجیا چهارم مثل
عین و لام کدام لفیف مقرون باشد
نحو شوی یشوی شیا مثل رمی یرمی
رمیا و قوی یقوی قوة و روی
یروی ریا مثل رضی یرضی رضیا
و هو ریان و امرأة ریا مثل عطشان و

[illegible]

وعطشی وارونی و مانند اعطی وحیی

چون رضی و حی یحیی حیوة فهو حی وحیا

وحیا فهما حیان و حیوا فهم احیا و جایز است

حیوا بتخفیف مثل رضو و احی مثل ارضو یحیی

یحیی احیاء و حایا یحایی محایاة واستحیی

یستحیی استحیاء و بعض بسبب کثرت استعمال

استحی یستحی استخ گویند چنانچه لا ادر یستحی

لا ادر یستحی [illegible] ولا م کلفیف

[illegible] سفر و قی ابست نحو وخفی یخفی کرمی

یلقی یلقیان یلقون • والامر منه قو و در

[illegible]

و در وقف با نحوها هم آرند چون قفه تیون
تاکید چون لقین قیان قن قین قیان قینان
وچی یو سبچ کرسخی برسخی ایج مثل ارض
ششم معتل فا و عین است مثل بیرکه نام جائی
است و یوم که بمعنی روز نام وادیست در
جهنم و ویل که موضعیست در جهنم و هم کلمه
تحذیر است و ازین نوع فعلی موضوع نیست
چه فعل ثقیل است از اسم و هفتم معتل فا و عین
و لام است که آن واو و یای باشد و این
بجز و نام حرفین است فصل در بیان

مهموز بدانکه حکم آن در جمیع تصاریف
حکم صحیح است زیرا که همزه از حروف صحیح
باشد لیکن گاهی تخفیف کرده می‌شود
چون واقع شود غیر اول زیرا که حرف شدید
است که از اقصای حلق بر می‌آید پس خواندن آن ثقیل
گشت پس مثل اصل آن بدل است همزه ساکنه را
بموافق حرکت ما قبل او بدل کردند زیرا که
چون دو همزه در یک کلمه جمع شوند
و دوم ایشان ساکن بود واجب است قلب
ثانیه بموافق حرکت ما قبل [illegible]

۹۵

که همزه اولی

واو من و ایمانا و هرگاه

همزه وصل بود عود کند ثانیه بر وقت وصل

الفصیح اجمع است ازینکه ما قبل ثانیه بعد حذف

همزه وصل مفتوح بود دیا نه مثل قوله تع

الی الهدی ائتنا بما تعدنا ومنهم من یقول

ائذن لی وفلیؤد الذی ائتمن فقط و حذف

همزه خذ و کل و مر خلاف قیاس است بسبب

کثرت استعمال و تحکما سے امر بر اصل می آید

هنگام وصل قوله تعالی وامر اهلک بالصلوة

وا زر یازر و هنأ یهنأ مثل ضرب یضرب ایزر

مثل ضرب و آدب یا دب مانند حسن یحسن سال
یسال مثل منع یمنع و جائز است سال یسال
نیل مانند خاف یخاف خف و آب یوب اُب
وساء یسوء مثل صان یصون صن و جاء یجئ جئ
مثل کال یکیل کل فهو ساء و جاء القصر صحیح اصل
ساء و جاء ساو و جای بود واو و یاء
عین فاعل است و فعل او معتل است اینها را بهمزه
بدل کردند ساء و جاء شد بعد ه و ...
متحرک در یک کلمه جمع آمدند دومین از آن
مکسور است ثانیه را یا بدل کردند ساءی

و جاری شد ضمه بعد کسره بر یا و دشوار آمد

آنرا دور کردند اجتماع ساکنین شد میان

یا و نون تنوین یا افتاد و ساعی و جاری

بموجب قول سیبویه و خلیل میگوید که اصل میرود

ساوی و جاسی بوده است عین را

بعد فتح لام و لام را بعد ضم عین بدل کردند

بعد تعلیل کردند مثل قاض [illegible]

یا سوم مثل دعا یدعو الی یا ی باشند رمی یرمی

و الامر منه ایت مثل ارم و نقیضه بهمزه

را حذف کرده است میگوید شبیها بحذف واو

یای مانند وقی یقی قی داوسی یا وی
اما مانند شوی یشوی سے شیا و الامر منه یو
ونای ینای انا ہ چون رعی یرعی ارع
و برین قیاس است رأی یری لیکن عجم
بر حذف همزه از مضارعش اجماع کرده‌اند
اسکو یتر یری یریان یرون تری تریان
ترون تری تریان ترین اری نری
صیغه واحد مؤنث حاضر و جمع مؤنث حاضر
لفظاً متفق اند و تقدیراً مختلف چه لفظ واحد
حاضر تفعین بحذف یاء و لام است و لفظ جمع

[illegible]

مؤنث حاضر لفعلن بحذف عین است و چون امر
حاضر از مضارع حاضر آسے بنا کنی
اگر بر حرف گوئی از آن باشد یا نیندارع و
بر حذف ر یا ر دا و د ر و قت ها را باخر
لازم گردانند چون ره ریا روا رسے
ریا رین و نجون تا کید ثقیله ریانّ رونّ
رینّ ریانّ ریتانّ و رین ره و ن رین
راه رانیان راون چون راع رانیا
راعون و ذاک مرئی مانند مرسے و
بناء افعال از راسے هم مخالف است مراخوا

[illegible]

خود را التصریح چنانچه صرف یرسی در با[ب]
لزوم حذف همزه مخالف است اقصار یفتیائی
که از اخوات یرسی است همچنین افعال اسی
را باب لزوم حذف همزه مخالف مر افعال را.
را لغو یعنی در یرسی حذف همزه لازم است
بخلاف بنائی که موافق اوست در ان حذف
همزه لازم نیست همچنین در یرسی که از باب
افعال است حذف همزه لازم است و در بنائی
که از باب افعال است و موافق یرسی است
حذف لازم نیست فقط نحو اری یری

[illegible]

اراءة واراءة واراية فهو مُرٍ مريان مرون ٥

مرية مريتان مريات و ذاك مُرًى مريان

مرون مراة مراتان مريات والامر منه

ار اريا اروا ارى اريا ارين و بنون

تاكيد ارين اريان ارن ارن اريان

ارنون ثقيله

ارينان و ارين ارن ارن والنهى عنه

لا تر لا تريا لا تروا لا ترى لا تريا لا ترين

و بنون تاكيد لا ترين لا تريان لا ترن لا ترن

لا تريان لا ترينان و افتعل از مهموز الفاء

نحو ايتال بند اختار و ابتلا با سنداست تحقيقه

يعنى مهموز الفاء ناقص واوى سياست ١٢

فصل در بیان ساختن اسم زمان و اسم
مکان بدانکه از مضارع مکسور العین بر وزن
مفعِل مکسور العین آید چون مجلس و مبیت و از
مضارع مفتوح العین و مضموم العین بر وزن
مفعَل مفتوح العین آید چون مذهب و مقتل و
مشرب و مقام و شاذ هست مسجد و مشرق
و مغرب و مطلع و مجزر و مرفق و منسک و
منبت و مسقط و مفرق و مسکن و در مسجد و
مسکن و مطلع بفتحه عین هم روایت کرده
اند فاما بموجب قیاس در همه فتحه جائز است

این همه الفاظ که ذکر شد خلاف قیاس است از باب یفعُل مضموم العین است بر کسره آمده این شاذ است

پس قاعده ظرف که مذکور کردم درست وقتے
مے خواهد بود که فعلش صحیح الفاء
واللام باشد ورنه معتل الفاء همیشه
مفعل بکسر العین خواهد بود چون موعد و
موضع التصریح و نزد کسائی و فراء
مفتوح العین خواهد آمد چون موجل و
موضع فقط و از معتل اللام همیشه مفعل
مفتوح العین خواهد بود مانند ماوے
و مرمے و مروے و گاهے بر لفظ
تاء تانیث نیز داخل مے شود مثل

بجاے معتل الفاء و معتل اللام باید مثال و ناقص نوشت

مظنة و مقبرة و مشرقة و مشتا و است مشرقة

و مقبرة بالضم و اسم الظرف از رباعی و ثلاثی

(خواه مجرد باشد خواه مزید)

مزید همچو مفعول آن باب باشد لفظا چون مدخل

و مقام و برای مکانی که در ان کثرت

شیٔ باشد گفته شود مفعلة از ثلاثی مجرد

نحو ارض مسبعة و ماسدة و مذئبة و مبطخة

(درنده زار — شیر زار — گرگ زار — خربزه زار)

و مقثاة و اسم الة ان کلمه است موضوع

(خیار زار)

برای چیزیکه فاعل بدان علاج میکند

مفعول را تاکه اثر فاعل بمفعول رسد

التصحیح چون منشار که کلمه است موضوع

بر است از ده که بدان تخا رسند بر چوب
را تا که اثر بر پیچگی او بدان چوب رسد
فقط و زنش شغل سفلت سفال است چون
مخلب کسره و مفتاح و مصفاة و مرقاة
را نیز بعضی اسم آله گفته‌اند که الصق
بوند بعضی نردبان و یکی بیهم مرقاة
را فتحه داده مراد باواز آن مکان باشد
نه آله و آنکه اسم آله بضم میم و عین
آمده است شاذ است چو مدهن و منخل و
مدق و مکحل و مکحلة و محرضة و مدق و دقة

غربال را

[illegible]

بکسر میم و فتح عین برو جه قیاس نیز آمده
[illegible] تثنیه بدانکه فعلشا بالفتح مصدر از ثلاثی
مجرد بر اسم مره آید [illegible] ضربت ضربه
[illegible] قومت قومه و اگر خواهند که از ثلاثی
مزید خواه از رباعی بر اسم مره آرند
[illegible] در مصدران تا ر زیاده کنند چون
[illegible] عطاره و انطلاقه و استخراجه مگر
[illegible] ثلاثی خواه رباعی که در آن تا ر
[illegible] آن را [illegible] گذاشته
[illegible] در رحمه گویند رحمة [illegible]

[illegible]

۱۶

رحمة واحدة و درجة و حرجة و جلسة

و فعلت بالكسر

بيان نوعى بود از

فعل چنانچه گويند

جلس جلسة الجلسة

والجلسة

والركبة

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

على خير خلقه سيد العالم قرة

عين آدم محمد وآله

واصحابه اجمعين

تمام

شد

[illegible]

غلطنامه خوض ترجمه متن زنجانی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	میگوید	میگوییم	۲۵	۴	ظلمت و	ظلمت
۴	۶	تغییر	تفسیر	۲۷	۷	چون زاحد	چون بر فعل واحد
۶	۸	ماضی	ماضی او	۲۸	۵۰	ادرام	درام
۷	۷	سیوم	سوم	۲۹	۵	باجتماع	باحتمال
۸	۹	متعدی	غیر متعدی	۳۰	۴	ماقبل	قبل
۱۰	۹	آیند	مانند	ایضاً	۶	بود فاء	بود واو فاء
۱۵	۹	لن تنصر	لن تنصرا	۳۲	۲	لفظاً ثبه و کنایة	لفظاً نه کنایة
۱۷	۵	عین کلمه مضارع	عین مضارع	۳۳	۴	فعل	افعل
۱۹	۴	مازضی	ماضی	۳۴	۳	بتنیه	بنسبت
ایضاً	۹	الف لون	الف بعد نون	ایضاً	۴	مضاعف غیر	مضاعف مثل حکم مضاعف غیر
۲۴	۲	مستنجب	مستجاب	ایضاً	۶	معتل که	معتل عین که

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۸	ماضرِ زائد	ماضرکہ زائد
۵۰	۵	پیرسے	پیرعوسے
۵۱	۹	بحذم	بتحذف
۵۲	۱	اعزو اعزو	اعزو اعزو اعزو اعزو لن
۵۴	۳	آوحساکن	آلا حرود ساکن
۶۰	۲	لیسا ای مثلی	لیسا ای اسئل مثلی
ایضاً	ایضاً	یمنع وجائز	یمنع امنع وجائز
ایضاً	۴	لیسو مثلی	لیسو سو مثلی

غلطنامهٔ مقدمهٔ ترجمهٔ متن [illegible]

بند	ص	س	غلط	صحیح
جمله تعریف و تعلیل	۱	۲	خوشتر است	خوشتر است قدری که بطرق اجمال ذکر کرده می‌شود جمله تعریف یعنی بیرون آورد جمله ورد است افراد عالم از کیفیت هم [illegible] وجود یا [illegible] هر فرد نه [illegible] عالم هر فرد فرد عالم [illegible] حال دیگر را از اختیار [illegible] از [illegible] است در [illegible] تعلیل اشاره [illegible] است که [illegible] علت [illegible] و علت [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible]	۱	۶	معروف	عرض
[illegible]	۶	۹	است که [illegible]	[illegible] است [illegible]
[illegible] در علم	۹	۳	[illegible]	[illegible]
[illegible] است	۱۳	۱	[illegible]	[illegible]

قولہ	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
اگر غیر	۵	۶	حروف علت	حروف سے علت
اگر ما ضداد	۶	۶	باب مضموم	باب مضموم العین
ایضاً	۶	۸	اگرچہ باب	اگرچہ از باب
تفریحاً و تفریحۃ	۶	۵	بمعنے مصدر	بمعنے مصدر
دلونات را	۱۵	۱۱	فاعل	عامل
از برائے آنکہ	۱۸	۲	پیدا کردہ	پیدا کردہ است
بجائے فاء افتعال	۱۸	۶	مجہورات	مجہورت
ایضاً	۱۸	۱۳	صفوت مستفر	ضوے مستفر صفیرہ یات
فاء افتعل	۱۹	۱۵	سہولت	سہولت
ایضاً	۱۹	۵	بذال	بیزا
بعد الف	۱۹	۳	بما قبل شر	ما قبل شر
یعنے	۳۳	۱	یعنے واقع	یعنے خواہ واقع
بمعنے للا خطہ	۳۴	۹	بدیگر	بکدیگر
شروط مانع	۳۷	۱	در بود	وجود ذات
یعنے بنود	۳۹	۴	موازنہ و فعلے	موازنہ فعلاً و فعلے